

و بالاخره شماره اخیر «اندیشه پویا»(شماره ۳۱-۳۰ و دی ۱۳۹۴) با چاپ پرونده‌ای مستقل دربارهٔ محمد علی فروغی با نام «لیبرال صبور» از وی با عناوین «روشنفکر نهاد ساز»، «مردی برای تمام فصول» و «دیلیمات صریح اللهیجه» یاد کرده و در مقالاتی جداگانه به اسامی «در خلوت دولتمرد و فیلسوف» و «سیاستمدار نبود، کاردان بود»، وی را در تاریخ این



مدیحه‌سرایی نثریات زنجیرهای برای فراماسون‌ها

چنین مدرسه‌ای بود، چه‌بسا راهی به مشروطیت در ایران گشوده نمی‌شد».

اما برای روشن‌تر شدن خدمات محمد علی فروغی و همچنین نقش «مدرسه حقوق و علوم سیاسی» در تربیت «مرد سیاست» بی‌مناسبت نیست به خاطرات یکی از شاگردان شاخص آن روز مدرسه علوم سیاسی و کلاس درس محمد علی فروغی و کلاس درس نماییم. احمدخان ملک

فروغی در کلاس در شی مزدور انگلیس تربیت می‌کرد



محمدعلی فروغی و حسین علاء از رجال دوره پهلوی

«...سالها قبل محمد علی فروغی، اولین رساله علم سیاست را به زبان فارسی نوشت ... علوم سیاسی از عمر محمد علی فروغی گامی به پیش نیاوده است... اگر فروغی نبود ما امروزه معنای حقوق اساسی، علم ثروت، دولت مطلقه، نظام پارلمانی و اقتصاد سیاسی را درک نمی‌کردیم...!»

از همین روی در «مهرنامه»

۱۳۸۹ به تاریخ اردیبهشت

شماره ۳ در پرونده‌ای تحت عنوان آسیب‌شناسی علم سیاست در ایران

درباره همین مدرسه حقوق و علوم سیاسی، داستان‌ها هر هم می‌شود که مثلا:

«...مدرسه سیاسی در ایران، به واقع مرد سیاست تربیت می‌کرد...»

و یا از قول یکی از شاگردان دور اول این مدرسه (بدون ذکر نام)، چنین خاطراتی نقل می‌شود:

«معلم تاریخ اردشیر جی، در ضمن درس تاریخ خیلی مطالب خارجی می‌گفت که واقعا قاره و رسم خواندن تاریخ خوندن و تاریخ نوشتن را به ما می‌موخت...!»

در ادامه یرونده فوق درباره فروغی و مدرسه حقوق و علوم سیاسی آمده است:

«اگر نبود مدرسه علوم سیاسی و تلاش‌های نظری امثال محمد علی فروغی در ترجمه علم حقوق و سیاست جدید که برخاسته از نیازهای

تولد

آیت‌الله حاج شیخ عباس واعظ طبسی در بهمن ماه سال ۱۲۱۴ه‍.ش و در بحبوحه فرمان کشف حجاب رضاخانی، که مادر متدنی‌ناهش به علت شرایط سخت آن روزها، خانه‌نشین بود، در خانواده‌ای روحانی در شهر مشهد مقدس به دنیا آمد.

پدرش، حاج شیخ غلامرضا طبسی، که در سیزده سالگی به مشهد آمده بود، در حوزه‌های علمیه مشهد، قم و نجف اشرف تحصیل نمود. ایشان که از شاگردان آخوند ملاعلی همدانی نیز بود، از مخاخر وعاظ مشهد به شمار می‌رفت که در جریان مبارزات علما و روشانیون در دوران رضاخان، نقش داشت.

آیت‌الله طبسی در این‌باره می‌گوید: «ایشان در سن ۲۱ سالگی، جزو نواب گویندگان کشور بود».

آوازه سخنرانی‌های پرشور و حرارت او، از محدوده خراسان بزرگ فراتر رفته و نه تنها در دیگر شهرهای ایران، که در کشورهایی چون

سوریه و عربستان، طرفداران بسیاری داشت.

صاحب کتاب وفیات‌العلماء درباره او می‌نویسد:

«ایشان بسیار مسلط بود بر امر خطابه و سخن گفتن و طریقه منبر ایشان امتیاز تامی داشت و ازدحام جمعیت می‌شد برای منبر ایشان».

و مؤلف کتاب آثارالحجه نیز در این خصوص نوشته است:

«جناب حاج شیخ غلامرضا طبسی، از مخاخر خطبا و معارف وعاظ و گویندگان قرن ۱۴ هجری است که از حوزه علمیه قم برخاسته و صیت و صوتش جلال اسلام را فراگرفته است».

به دلیل همین شهرت بود که آیت‌الله سید محمدعلی وزیری یزدی، که خود از منبری‌های پرآوازه یزد و از مبارزین زندان رفته دوران رضاخان بود، وقتی در خردادماه سال ۱۳۴۳ه‍.ش به مشهد مقدس مشرف گردید، با دیدن آیت‌الله طبسی، خطاب به آیت‌الله قمی، از پدر سخنور او یاد نمود و گفت:

«آقای مرحوم طبسی، برای خود آقای عباس طبسی را یادگار گذاشت، سیدهام بسیار منبر جالب توجهی دارند».

آیت‌الله طبسی، کودکی یکساله بود که پدرش را، که تنها ۳۸ بهار از زندگی خود سپری نموده بود، از دست داد و در آغوش مادری منتفی و پاکدامن، که از خاندان مرحوم میرزا حسن ارباب، از تجار معروف یزد بود، پرورش یافت.

ایشان در این‌باره می‌گوید:

«پدرم که به قصد ایراد چند سخنرانی برعلیه حکومت رضاخان، راهی تهران شده بود، در سبزوام به گونه‌ای مشکوک دارفانی را وداع گفت. پیکر پدرم را درحالی به مشهد برگرداندند که در بین مردم شایع شده بود که آقا را چیز خور کرده‌اند».

تحصیلات

آیت‌الله طبسی پس از رسیدن به سن تحصیل، که همزمان با سرنگونی خف‌ت‌بار رضاخان و اشغال ایران توسط نیروهای بیگانه بود، پای به مدرسه گذاشت. آثار هوش و ذکاوت و فراگیری سریع از همان آغاز در او نمایان بود؛ به گونه‌ای که پس از به پایان بردن سیکل اول دبیرستان، زمانی که تصمیم به ادامه تحصیل در حوزه علمیه مشهد گرفت، رئیس دبیرستان ابن یمین از او خواست که دبیرستان را رها نکند، تا پزشکی حاذق شود؛ ولی او با وجود این اصرار، تصمیم خود را گرفته بود و به خوبی می‌دانست که جامعه ایران، به طبیب حاذق روحانی بیشتر از طبیب جسمانی نیازمند است.

شانزده ساله بود که وارد مدرسه علمیه نواب شد و پس از طی مقدمات، از محضر نام‌آوران حوزه علمیه مشهد مقدس چون: حاج شیخ محمدتقی ادیب نیشابوری، آیت‌الله میرزا احمد مدرس یزدی، آیت‌الله حاج شیخ جنتینی قزوینی، آیت‌الله حاج شیخ هاشم قزوینی، آیت‌الله سید محمدهادی میلانی و آیت‌الله میرزااحسین فقیه سبزواری بهره برد.

یکی از ویژگی‌های بارز آیت‌الله طبسی در دوران تحصیل علوم حوزوی، تدریس همان دروس به موازات آن بود که در ضمن تدریس، محیط کلاس را به یکی از پایگاه‌های ترویج تفکرات امام خمینی (ره) و تربیت یاران فداکار برای انقلاب اسلامی، تبدیل

پاورقی



ناله‌های پگ مرد

نیمه شبی که باران سختی باریده بود، مردی در خانه‌ام را زد، از این که خوابم را بر هم‌زده بود، خیلی آشفته شدم. از حرف‌های مرد که التماس می‌کرد، فهمیدم که همسرش در حال زایمان است و قایله در روستا نیست، با عصبانیت و پریشانی گفتم: «مرد حسابی اولا من پزشکم، ماما که نیستم. بعد هم همسر خودم همین روزهاست که بچهاش به دنیا بیاید، چطور می‌توانم او را این‌جا تنها بگذارم و همراه تو به چند روستا آن طرف‌تر بیایم؟ برو به روستایی دیگر، دنبال قایله، من که قایله نیستم».

زنگ صدای مرد حالت احترام و خجالت داشت. دست‌های لاغرش را با التماس به آستین لباسم آویختم، التماس کرد که همسرش بعد از ۷ سال باردار شده و اگر با او نروم می‌میرد. مرد باز هم اصرار کرد اما من او را اندم و گفتم: «همسرم را نمی‌توانم تنها بگذارم.» مرد دقایقی دیگر ماند و بعد رفت. موقع رفتن ناله‌ها و نفرین‌هایش را شنیدم که رو به آسمان بود؛ به خودش و سرنوشتش بد و براه می‌گفت. یاد نمی‌آید که در زندگی‌ام دیگر مردی را آن قدر مستأجل دیده باشم...

باباعلی لحظاتی از سخن گفتن بازماند، پشیمانی آزاددهنده‌ای در نگاهش بود.

روز بعد دیر از خواب برخاستم و تا عصر اتفاق خاصی نیفتاد اما دلشوره عجیبی داشتم، هوای اطراف هنوز نمناک بود و حس کردم شاید اندوه و دلشوره به‌خاطر این هوای سنگین است که دست از سر روستا بر نمی‌دارد. غروب دو روز بعد درد غریبی همسرم را در خود گرفت. برای درد زایمان هنوز زود بود و فریادهای همسر جوانم شب به آسمان رسید. زن بیچاره از درد ضجه می‌زد، صبح زود او را سوار ماشین کردم و به شهر رساندم او تقریباً نیمه بیهوش بود، لب‌هایش کبود و ابروهایش از درد نیمه خمیده بود اما حتی در آن لحظات هم زیبایی آشوبنده ظاهر‌آدگان شرقی را داشت.

باباعلی با حرکت لرزانی دست روی موهای نفرمای‌اش کشید و بی‌صدا ماند و بعد بی‌آن که نگاه پرسندام را ببیند، زیر لب گفت و

– دکتر گفت که اگر بچهاش را به دنیا نیاورد، ممکن است دچار خفگی شود. اما چرا؟ این همه درد از کجا آمده بود؟ رضایت دادم و خودم به همراه پزشک به اتاق زایمان رفتم، نوزاد را از بدنش بیرون کشیدند اما هنوز نارس بود و به احتمال زیاد زنده نپهوش اما همسرم! او دیگر به هوش نیامد با همان چهره‌ای که برایت گفتم به خواب رفت. بی‌هیچ دلیلی در مقابل چشم من! -شاگرد سوم داشکده پزشکی -و من، هیچ کاری از دستم بر نمی‌آمد، او به هوش نیامد و دو روز بعد قلیش از کار افتاد و برای همیشه خاموش شد. از همان لحظه دعای سختی بین من و خداوند آغاز شد، آیا او داشت به‌خاطر آن مرد روستایی که نیمه شب آمده بود، مرا تنبیه می‌کرد؟ به‌خاطر موجودی که اگر بود و نبود، فرقی به حال دنیا نمی‌کرد!احساساتم در مقابل خداوند و انسان‌ها به‌صورت بی‌رحمانه‌ای در حال تحول بود.

با اوج‌گیری انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۶ش، که سراسر ایران تحت تأثیر رحلت شهادت‌گونه‌ی آیت‌الله حاج سیدمصطفی خمینی(ره) در التهاب برگزاری مراسم بزرگداشت بود و از گوشه و کنار کشور، فریادهای اعتراض‌آمیز به گوش می‌رسید، احسان نراقی نیز، که سابقه‌ای طولانی در همکاری با ساواک داشت و با عملیات روانی به خوبی آشنا بود، برای تدریس در «کلاس جنگ روانی» در نظر گرفته شد.^{۲۵۷}

این انتخاب، هر چند به دلیل سوابق فعالیت‌های نراقی، مناقشه‌برانگیز بود و موجب مکاتباتی بین اداره کل سوم و چهارم و نهم ساواک گردید؛ ولی

تدریس «جنگ روانی» در ساواک

در نهایت، زمانی که اداره کل چهارم تقاضا نمود که: «چنانچه دلائل و مدارکی دال بر عدم اعتماد نامبرده بالا وجود دارد، به این اداره کل ارسال دارند.»^{۲۵۸}

اداره کل هم پاسخ داد:

«دلیل و مدرک مستندی وجود ندارد.»^{۲۵۹}

احسان نراقی، به دلیل ارتباط گسترده‌ای که با پرویز ثانیی داشت و در بسیاری از پژوهش‌هایی که به امنیت اجتماعی مربوط بود، به امنیت داخلی ساواک کمک کرده بود، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به گوشه‌های از چگونگی این همکاری اشاره کرد؛ هرچند دانسته‌های خود را به گفتگوی خود با مأموران سابق ساواک که در زمان‌آوین با آنها هم‌بند بودند، ربط داد:

«ضمن صحبت‌هایم با مأموران سابق ساواک، دریافتم که در قسمت مربوط به امنیت داخلی، بخشی وجود داشت که دفتر تارخ‌نایشی‌های مردم خوانده می‌شد. رئیس سابق این دفتر، هم‌بند من در اوین بود و بارها با یکدیگر صحبت کردم. این شخص لیسانسیه حقوق بود[این شخص موهوم زندانی هم‌بند، همان پرویز ثانیی است که لیسانس حقوق داشت و رئیس امنیت داخلی ساواک و از رفقای گرمابه و گلستان نراقی بود] و در هیچ یک از عملیات دستگیری، بازجویی و از این قبیل شرکت نداشت. او به طور مثال، از تحقیقاتی برابم گفت که همکارانش در این دفتر، راجع به افزایش مخارج زندگی، تورم و یا کمبود مواد غذایی انجام می‌دادند. این پدیده‌ها اغلب به طور مصنوعی توسط سواکاران و منفعت‌طلبان به وجود می‌آمد. او همچنین از تحقیقات پیشرفته‌ای صحبت می‌کرد که در زمینه مسکن صورت می‌گرفت... اما این دفتر، بدون حمایت شاه، عملاً بی‌اثر بود، زیرا گزارش‌های محققین آن، اجباراً باید از طریق نصیری عبور می‌کرد. کارمند سابق ساواک[!] همچنین گفت: یک روز نصیری مرا به دفترش احضار کرد و خیلی صمیمانه ابراز داشت: ضمن قدردانی از فعالیت‌های تحقیقاتی شما، باید بگویم

نموده بود، ضمن آنکه در پاسخ نوشت: «در منبر خود بسیار تندروی می‌نمایند و در هر محل دیگری منبر برود، به همین نحو خواهد بود.» از سخنرانی وی در مسجد بته‌ها در شب‌های بعد نیز خبر داد، تا رئیس ساواک دستور دهد:

«ساموری برای این کار اعزام، گزارش جامع مطالب وی را ارسال دارند.»

ساواک خراسان که قصد برخورد با آیت‌الله طبسی را داشت، همزمان با این اقدام، نامه‌ای نیز برای لشکر ۱۲ خراسان فرستاد تا نسبت به دستگیری وی اقدام نماید؛ ولی فرمانده لشکر ۱۲ در پاسخ، ضمن اشاره به «ضابط قضایی» بودن ساواک، نوشت:

«دستور فرماید در اجرای مادهٔ ۱۲۶ قانون دادرسی ارتش، اقدام قانونی معمول و مدارک مربوطه را در اجرای مادهٔ ۱۲۷ قانون مزبور به لشکر ارسال دارند.»

ساواک، همزمان با دریافت این پاسخ، در تاریخ چهاردهم تیرماه

صفحه ۶
شنبه ۲۲ اسفند ۱۳۹۴
۲۱ جمادی الثانی ۱۴۳۷ – شماره ۲۱۳۰۳



تدریس «جنگ روانی» در ساواک

خبر داری یا نه؟ بعد مطالب مربوط به فساد بزرگان را... به من می‌گفت...^{۲۶۰} اگر همکاری‌های احسان نراقی با ساواک، به امور تحقیقاتی که به بخشی از فعالیت‌های او، بسیار فراتر از آن اشاره نموده است، ختم می‌شد، این‌گونه همکاری‌ها، کاملاً آشکار و صریح، ولی به شیوه‌ای اغراق‌آمیز که رویه اوست، از ارتباط خود با پرویز ثانیی سخن گفته است: «ثانیی می‌دانست که اگر من چیزی بدانم، به فرح پهلوی خواهم گفتم... ثانیی مطالب مربوط به مقاصد بزرگان را به من می‌گفت. بعضی روزها صبح ساعت هفت تلفن می‌زد و می‌گفت: از فلان موضوع

مربوط به فساد بزرگان را... به من می‌گفت...^{۲۶۰} اگر همکاری‌های احسان نراقی با ساواک، به امور تحقیقاتی که به بخشی از آن اشاره نموده است، ختم می‌شد، این‌گونه همکاری‌ها، کاملاً آشکار و صریح، ولی به شیوه‌ای اغراق‌آمیز که رویه اوست، از ارتباط خود از شیوه‌های اوین، آگاهی خود از شیوه‌های بازجویی در ساواک را به شرح زیر ارائه می‌دهد: «در سال‌های دهه ۵۰، زمانی که ساواک چریک‌ها را دستگیر می‌کرد، هدف اختفای سلاح را نشان دهند و طرح قتل‌ها و سوءقصد‌ها را برملا سازند. ساواک برای گرفتن اقرار، از روش‌هایی متفاوت، از جمله شکنجه بدنی استفاده می‌کرد. به منظور تخریب روحیه زندانیان، آنها را در سلول‌های تنگ و تاریکی حبس می‌کردند که به صورت انفرادی نگهداری می‌شدند و جز بازجوهای ساواک، کسی دیگر با آنها تماس نداشت. زندانیان، پس از آنکه به مرور به حرف می‌آمدند، آن وقت به بخش‌های عمومی منتقل می‌شدند که سول‌هایش به نامناسبی قبلی‌ها بود و بهتر هم با ایشان رفتار می‌شد.»^{۲۶۱}

به دلیل همین آگاهی است که در ملاقات اول خود با محمدرضا پهلوی در مهرماه سال ۱۳۵۷ش، به سخنرانی یکی از روحانیون که حکومت شاه را را حکومت فساد هارون الرشید، مقایسه نموده بود، اشاره کرده و می‌گوید:

«هیچ کس نمی‌توانست به اظهارات او خرده بگیرد، حتی یک بازجوی ساواک، که کاملاً در جریان قرار گرفته بود.»^{۲۶۲}

بی‌نوشته‌ها در دفتر روزنامه موجود است

رفت و از او شنید که: «من از هیچ چیز درباره طبسی مضایقه ندارم... و باید او منبر برود... و به همین زودی‌ها منبر هم خواهد رفت.» و آیت‌الله‌زاده قمی هم نامه‌ای مستقل نوشت، که ذیل آن را آیت‌الله سیدمحمد بهبهانی (ره) امضاء نموده و دیگر علمای مشهد نیز، ولی علی تلگرافی از آیت‌الله سیدمحمد بهبهانی (ره) اخذخواستند تا در این خصوص وساطت نمایند. باوجود این پیگیری‌ها، ساواک خراسان که از منبر رفتن ایشان بیمناک بود، در توجیه این تصمیم نوشت:

«این سازمان با توجه به اینکه تاکنون چند نوبت تذکرات لازم را به نامبرده داده و تعهداتی اخذ کرده بود که گزارش آن طی شماره پیروی به عرض رسیده است و مصادف بودن با ایام اربعین و نزدیکی روز قیام ملی ۲۸ مرداد، نمی‌توانست با رفتن منبر وی موافقت نماید. با آقای استاندار و رئیس شهرنای خراسان مذاکره و موافقت به عمل آمد کملاًکان از رفتن منبرس وی جلوگیری شود.»

ولی در نهایت مجبور شد تسا ضمن مطرح نمودن موضوع در کمیسیون امنیت استان به تاریخ ۱۳۴۰/۱/۱، واخذ تعهد نسبت به اینکه «در این منبر، به جز سخنرانی، به مطالب سیاسی اشاره ننماید»رفع ممنوعیت از منبر ایشان را تصویب نماید.

مراقبت از منبرهای ایشان به میزانی بود که حدود ده ماه بعد از این ماجرا، زمانی که هیئت حضرت موسی بن جعفر (ع) کاشان، او را برای سخنرانی در آن شهرستان در ایام محرم دعوت نمود، ساواک تهران به تحت تعقیب بودن ایشان اشاره کرد و پیگیر سوابق او شد.

در تاریخ بیست و ششم تیرماه سال ۱۳۴۱، علی امینی، پس از یک دوره نخست وزیری جنجالی، کنار گذاشته شد و دو روز بعد نیز، اسدالله محم جانشین او گردید.

در این موقع، سخنان آیت‌الله طبسی که در بیت آیت‌الله قمی به منبر می‌رفت، دوباره مورد حساسیت ساواک قرار گرفت. ایشان در این موقع، مسافرت محمدرضا پهلوی به شمال و بازدید اسدالله علم از اردوی سازمان جوانان در کنار دریا را موضوع سخنرانی انتقادی خود قرار داد؛ «همین مسئله بود که اعتراض استاندارد خراسان را در پی داشت و موجب احضار و دستگیری او در روز دوم مردادماه سال ۱۳۴۱ و سپس آزادی وی گردید؛ که

تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی در پانزدهم مهرماه ۱۳۴۱ در هیئت دولت، بازتاب‌های فراوانی داشت. دو روز پس از آن، امام خمینی (ره) در تلگرافی به محمدرضا پهلوی نوشت: «به طوری که در روزنامه‌ها منتشر است، دولت در انجمن‌های ایالتی و ولایتی، «اسلام» را در رأی دهنندگان و منتخبین شرط نکرده و به زن‌ها حق رأی داده است و این امر، موجب نگرانی علمای اعلام و سایر طبقات مسلمین است. بر خاطر هماپوینی مکشوف است که صلاح مملکت در حفظ احکام دین مبین اسلام و آرامش سلاطین است. مستدعی است فرمایید مطالبی را که مخالف دینات مقدسه و مذهب رسمی مملکت است از برنامه‌های دولتی و حزبی حذف نمایند تا موجب دعاگوی ملت مسلمان شود.»

در این موقع، آیت‌الله طبسی که در هنگام ورود به حوزه علمیه مشهد، با حضور شهید نواب صفوی و سخنرانی پرشور او مواجه شده و تحت تأثیر ادبیات انقلابی او، به صف مبارزان پیوسته بود، پس از شهادت او، گمنده خود را در وجود مبارک امام خمینی (ره) یافت: «سال ۱۳۳۹ سال بزرگی در زندگی من محسوب می‌شود. من در این سال برای نخستین بار با امام خمینی (ره) و اندیشه‌های مترقی او آشنا شدم. حاج آقا روح الله همان گمشده‌ای بود که من در تمام زندگی‌ام به دنبالش می‌گشتم. تفسیری روشن که او از اسلام ارائه می‌کرد، علمای برجسته سف را تداعی می‌نمود. روح‌الله موسوی خمینی کوهی به که وزش حلقه تنبدایی از جا کنکاش نمی‌داد. ساده و بی‌پیرایه زندگی می‌کرد و بینش عمیق و درک دقیق او از تعالیم اسلامی، موقعیتی ممتاز به او بخشیده بود. من پس از سال‌ها جستجو، امام را پیدا کرده بودم و از آن پس زندگی‌ام بر مدار دیگری ادامه یافت.»

سختی که برای مبارزین فراهم گشت، که منجر به دستگیری تعدادی از اعضای فدائیان اسلام و اعدام برخی از آنان، خصوصاً شهید نواب صفوی گردید، مبارزات نیز شکل پنهانی به خود گرفت. آیت‌الله طبسی در این خصوص می‌گوید:

«مبارزه علنی بنده و جمع دوستان تقریباً از سال ۱۳۳۵ شروع

شد. در آن موقع فرمانران جناب آقای خامنه‌ای (مقام معظم رهبری) در مشهد تشریف نداشتند و شهید هاشمی نژاد هم در قم بودند؛ بنابراین در آن زمان من تنها بودم و خیلی سخت می‌گذاشت، به

ویژه که در حوزه هم افکار خاص ضد مبارزه حاکم بود.»

در نهضت امام خمینی (ره)

آیت‌الله‌المظلی سیدحسین بروجردی(ره) در دهم فرودین ماه

سسال ۱۳۴۰ دیده از جهان فرو بست. تلگراف تسلیت محمدرضا

پهلوی خطاب به آیت‌الله‌المظلی سیدمحسن حکیم (ره)، که در

این موقع در نجف اشرف حضور داشت، نشان از اهدافی پشت

آیت‌الله واعظ طبسی به روایت اسناد ساواک

تسبیت اول



از چپ: شهید محمدجواد باهنر، آیت‌الله واعظ طبسی، شهید محمدعلی رجایی، آیت‌الله مهدوی کنی و شهید سیدعبدالکریم هاشمی‌نژاد

۱۳۴۰ش، موضوع را در کمیسیون امنیت استان مطرح و جلوگیری از ادامه منبر او توسط شهرنایی را به تصویب رساند و گزارش آن را به شرح زیر برای اداره کل سوم ساواک ارسال نمود:

«نامبرده از وعاظ مشهد و از اطرافیان آیت‌الله قمی می‌باشد که در گذشته پیشینه بدی نداشتند، ولی در سال جاری که از تاریخ ۱۳۴۰/۳/۲۲ الی ۱۳۴۰/۴/۱۵ در منزل آیت‌الله قمی و سرای محمدیه منبر رفته است، در طی بیانات خود حمله به دستگاه‌ها و سازمان‌های دولتی و افسران ارتش و فرهنگیان و فرق غیرشیعه نموده و حتی در برده کتابه و ابهام، نسبت به مقام شامخ سلطنت مطالبی ابراز داشته است».

و از این موقع، رفتار، اعمال و ارتباطات ایشان، تحت مراقبت قرار گرفت و موضوع سخنرانی‌های وی نیز در تاریخ ۱۳۴۰/۴/۲۱ برای بار دوم در «کمیته اطلاعاتی استان» طرح و بررسی شد و با معضلی برای ساواک خراسان مبدل شد تا با بهره‌گیری از قدرت شهرنایی، به جمع‌آوری و ارزیابی چگونگی اظهارات او در منبر بپردازد.

شهربانی مشهد، که نسبت به چگونگی سخنرانی‌های ایشان شناسخت داشت و پیش از این نیز در این خصوص با او برخورد



در سند فوق به تاریخ ۱۳۴۰ پیرو درخواست رئیس ساواک استان خراسان، شهربانی استان چنین اظهارنظر می‌کند: «نامبرده آیت‌الله طبسی در منبر خود بسیار تندروی می‌نماید و در هر محل دیگری منبر برود، به همین نحو خواهد بود».

«به خاطر آشنائی با شخصیتی برجسته، فصلی نو در زندگی‌ام آغاز شد. این شخصیت برجسته، سید مجتبی میرلوحی معروف به نواب صفوی بود. نواب صفوی در سفری که به مشهد داشت، در جمع طلبه‌های جوان به ایراد سخن پرداخت. حرف‌های او در فضای آن روز، حرف‌هایی نو بود. آن حرف‌ها تصویر منبرهای پدرم را در خاطرم مجسم می‌کرد. از پشت حرف‌هایش می‌شد قدرت و شکوه و صلابتی را که تعالیم اسلامی به انسان می‌بخشد، تماشا کرد. روشنگری‌های نواب صفوی افقی نو را در برابر دید گانم گشود و شوری در دلم برانگیخت که تا سال‌ها بعد روشنی بخشم بود. آن اتفاقی که باید در زندگی‌ام رخ دهد، رخ داده بود».

با کودتای ننگین آمریکایی انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و شرایط